

دو جناح و یک ادعا

هنوز زمان درازی از پیروزی کودتای هفتم ثور سال 1357 خورشیدی سپری نشده بود که خیزش مردمی ضد کودتا به سرعت در سراسر کشور صورت گرفت و سپس، با مداخله فعال جهان غرب به سرمداری ایالات متحده آمریکا و تحمیل "رهبران جهادی" برشانه های چنین یک خیزش مردمی، به جبهه مخالف یا جبهه مقاومت سراسری مبدل گردید. یعنی به قول کودتاگران هفت ثوری که عمل کودتای آشکار نظامی علیه رژیم جمهوری محمد داوود را، "انقلاب کبیر ثور" خوانده بودند، جبهه مسلح مخالف یا جبهه مقاومت سراسری را جبهه "ضد انقلاب" گفتند.

من، سر آن ندارم که یکباردیگر به تفسیر و تحلیل همه جانبه تر رویداد های سه دهه اخیر بپردازم، ولی میخوام در اینجا اینقدر بیفزایم که جناح "خلق" مربوط حزب دموکراتیک خلق افغانستان که دربراه اندازی کودتای ثور دست بالا داشت، همینکه منسوبین آن، کرسی های دولتی و امتیازات باد آورده مادی را بدست آوردند، در همه جا و همه احوال با تبختر و طمطراق عجیبی میگفتند که "ما انقلاب کردیم و حق داریم..."؛ یعنی حق داریم کرسی ها و مقام های دولتی را در اختیار داشته باشیم، حق داریم از کلیه امتیازات مادی و مالی بهره مند شویم، حق داریم ارباب ملت و مملکت باشیم، حق داریم هرکه را با ما انقلابی ها (!) مخالفت میکند، محکوم کنیم، دستگیر نماییم، به زندان افکنیم، شکنجه کنیم و بالاخره به قتل برسانیم.

خلقی ها همچنان میگفتند حالا که انقلاب کردیم، حق مسلم ماست که از سوی ملت افغانستان احترام شویم، حق ماست که همه از ما اطاعت بی چون و چرا نمایند، حق ماست که جز خودمان، بالای هیچ کس دیگر اعتماد نداشته باشیم، حق مسلم ماست که از هر نوع انتقاد یا اعتراض مصوون و مبرا باشیم و بالاخره حق ما ست علیه هر کسی، هر جمعی و هر جناحی که انقلاب نکرده و از جمع خاص حزبی ما نیست بفریم، بناییم و غرض نابودی او از تیغ و تفنگ کاربگیریم. به همین اساس خام و خرد ستیزانه بود که ظرف مدت کوتاه، زندانها از انسانهای بیگناه و بینوا پُر شدند و گورستانها، مدفن جمجمه های هزاران هزار هموطن عزیز و فهیم ما گردیدند. پس نه تنها که نتوانستند با این زورگویی ها و بد تمیزی ها دل ملت افغانستان را با خود همونوا سازند، بلکه برعکس، ملیونها باشندند این سر زمین باستانی را به دشمنان سوگند خورده خویش مبدل نیز کردند تا آنکه عاقبت، به حضيض ذلت سقوط نمودند. این، در واقع، درس عملی بزرگی برای اخلاف این زورگویان و خود بزرگ بینان بود (اگر میدانستند).

وقتی حاکمیت حزب دموکراتیک (شامل هردو جناح خلق و پرچم) در سال 1992م پایان یافت و رهبران همان جبهه " ضد انقلاب " پس از جنگها، خونریزی ها ، بیرحمی ها و ویرانگریهای عظیم مادی و معنوی به پیروزی رسیدند، در واقع، رُخ دیگر رسکه " انقلاب " نمایان گشت. یعنی اینبار، رهبران و سرکرده گان جبهه ضد " انقلاب ثور " که از برکت ثروت و حمایت بیدریغ شبکه های استخبارات منطقه و جهان غرب، برشانه های استخوانی مقاومت گران اصیل این سر زمین تحمیل شده بودند، به همان کرسی ها و مقام هایی خزیدند که سلف آنها روی آن می نشستند و می غریدند و می نازیدند.

این تازه به دولت رسیده گان، که بجای "انقلاب سرخ " شعار " انقلاب سبز اسلامی " را سر داده بودند، نه تنها بخاطر غصب قدرت و مکننت و طرد (غیرخودیهها)، در پی دریدن و تکه تکه کردن یکدیگرافتادند، بلکه همانند اسلاف خویش، در همه جا و همه وقت گفتند و غریدند که " ما جهاد کردیم، پس حق داریم "، یعنی حق داریم صاحبان مُلک و ملت

افغانستان باشیم، حق داریم مقام ها و کرسی ها و ملکیت ها از آن ما باشد، حق داریم کسانی را که از جمع خاص ما نیستند از خود برانیم، حق داریم دگراندیشان را تکفیر کنیم و طعن و لعن نثارشان نماییم و...

"جهادی" های کرسی نشین که پس از خلقی های "انقلابی های سرخ" پا به میدان سیاست و حاکمیت گذاشته بودند، با نعره های بلند گفتند که ما جهاد کردیم، پس این حق ماست تا دیگران به ما حرمت گزارند، حق ما ست تا خود ما، اعضای فامیل ما، خویش و قوم ما و تیره و تبار ما، تا زنده ایم، (علی رغم همه گونه اعمال و کردار ضد ضد تمدنی قبلی ما) صاحب عزت و مکنت و اعتبار و اقتدار باشیم، حق ماست تا مدافعان حقوق بشر یا جامعه مدنی بر ما خُرده نگیرند و اگر گاهی چنین جسارت را بخرچ هم دهند، حق داریم آنها را "غرب زده" و "مغرض" و "کمونیست" و "منافق" خطاب کنیم؛ زیرا قدر بزرگان جهادی را میدانند و به "شخصیت" های جهادی که "دیوار برلین را فرو ریختند" و "افغانستان را آزاد نمودند" (!) بی حرمتی میکنند.

این نوع ادعا ها و ادا ها زمانی توفانی تر شد و حتا پسانها در متن قانون اساسی جدید جا داده شد که سایه ابر قدرت جهان بر فراز افغانستان طالبزده و ماتم گرفته گسترده شد و همین ابر قدرت یگانه دنیا، یکبار دیگر بر سر هرچه جهادی و قیادی و تفنگدار و جنایت کار و دزد و قاتل بود، دست نوازش کشید و آنها را تحت حمایت پدرا نه خویش قرار داد. هر چند این "مسلمانان انقلابی" و جهادگران ضد "کفر و الحاد"، در اثر هدایت و دستور ارباب، چند فرد برگشته از غرب را در ترکیب حاکمیت شان پذیرفتند، برخی از رسانه ها و شعار هایی را به تلخی تحمل کردند، در برابر یک سلسله از نو سازیها و نو اندیشی های (ولو رو بنایی) تمکین نمودند، با دشمنان خلقی و پرچمی خویش از در آشتی و برادری پیش آمدند و چون شیر و شکر شدند، (چونکه پای امتیازهای عظیم دنیایی و دستور ارباب در میان آمد) اما همینکه مطمئن شدند در ساحت لطف و حمایت ارباب بزرگ، دیگر مأخذه و محاکمه و تطبیق عدالت و اجرای مجازاتی علیه جنایت و جنایتکاران در کار نیست، جری تر شده علیه

همان افراد برگشته از غرب، مدافعان حقوق بشر و جامعه مدنی نیز غریدن گرفتند و آنها را "کمونیستان" و "دست نشانده گان" جهان غرب خواندند، همان جهان غربی که خود در پرتو الطاف پدرانۀ آن به نان و نوا و عزت و مصونیت تازه و .. رسیده بودند.

در این روزها، کار "جهادها" بجایی رسیده است که علاوه از صدور "فتوا" ها و "تکفیر" ها علیه دگراندیشان کشور، وقتی عده یی از نماینده گان آنها به میزهای مدور تلویزیونی غالباً ملبس با "شلوار قمیض"، چین روی شانه و دستار به سرحاضر میشوند، ملاحظه میشود که در حالت تسبیح گردان و ادا و اطوار خاص مذهب پناهانه و یا با ریش های کوتاه و گاهی با نکتایی و واسکت های نوع پاکستانی، چنان به سخن و لافیدن و حرافی و تاخت و تاز عجیب علیه دیگران می پردازند که چیزی باقی نمی ماند تا بر اندام مان راست شود.

این آقایان جهادی به حدی مو دماغ و از خود راضی و عزت طلب هستند که اندکترین اعتراض سیاسی و یا انتقاد راجع به کارنامه های گذشته شان را که سخت خونین و تکان دهنده هم هست، بر نمی تابند، انتقاد کننده در میزهای مدور را با سخنان مستهجن، هتک حرمت و حتا حمله های فزیکوی کوچه بازاری استقبال مینمایند که یکی از این نمونه ها، فردی بنام "فهم کوهدامنی" است که تاکنون چندین مرتبه، ضمن حضوریابی در میزهای مدور تلویزیونی، زبان به دشنام و ناسزا گشوده و حتا بگونه فزیکوی و گستاخانه به روی مخاطبان، سخن گویان و انتقاد کننده گان، پریده است.

قضاوت اکثریت مردم افغانستان اینست که هر چند، پس از پیروزی کودتای ثور، دوجبهه ظاهراً متضاد (حزب دموکراتیک خلق از یکسو و تنظیم های جهادی - اسلامی از سوی دیگر) گشوده گشت و در اثر تقابل چندین ساله این دو جبهه، خونهای فراوانی به زمین ریخت و تباهی بزرگی بمیان آمد، اما در عمل به اثبات رسید که رهبران و سرکرده گان هر دو جبهه ظاهراً متخالف و متضاد، خواست و ادعای یکسان داشتند. یعنی سرکرده گان

هر دو جبهه (به استثنای افراد صفوف آنها)، جزادعا های کلان کارانه، لافیدن های میان تهی، خریدن های بیجا، امتیازطلبی های غیرمردمی، زورگویی های کوچه بازاری، پشت کردن به منافع ملی و مردمی و عقده گشایی های دور از خرد و منطق، کار و اندیشه دیگری نداشتند و ندارند . حال، وقتی گفته میشود که " هشت ثور بد تر از هفت ثور"، مردم ما با در نظر داشت کارنامه های شرم آورِ هر دو طرف که شرح آن، قبلاً ثبت سینه تاریخ گشته است ، بدان مُهرتأیید می نهند. (پایان)